

مبنای مرحوم خوبی :

«الصحيح في المقام ان يقال: ان أسماء الإشارة، و الضمائر و نحوهما وضعت للدلالة على قصد تفهيم معانيها خارجاً، عند الإشارة و التخاطب لا مطلقاً، فلا يمكن إبراز تفهيم تلك المعاني بدون الاقتران بالإشارة و التخاطب، فكل متكلم تعهد في نفسه بأنه متى ما قصد تفهيم معانيها أن يتكلم بها مقتترنة بهذين الأمرين، فكلية (هذا) أو (ذاك) لا تدل على معناها و هو المفرد المذكور إلا بمعونة الإشارة الخارجية، كالإشارة باليد كما هي الغالب أو بالرأس أو بالعين، و ضمير الخطاب لا يبرز معناه إلا مقتترناً بالخطاب الخارجي.

و من هنا لا يفهم شيء من كلمة هذا - مثلاً - عند إطلاقها مجردة عن اية إشارة خارجية، و على ذلك جرت سيرة أهل المحاورة في مقام التفهيم و التفهم، و صريح الوجدان و مراجعة سائر اللغات أقوى شاهد على ما ذكرناه.»<sup>۱</sup>

توضیح :

(۱) اسماء اشاره وضع شده است برای اینکه دلالت کند بر «قصد تفهيم معانی ای که در خارج است، وقتی که به آنها اشاره خارجیه می کند».

(۲) پس هر متكلم متعهد است که وقتی قصد کرد معنای «هذا» را تفهيم کند، به «هذا» تکلم کند در حالیکه اشاره خارجیه را همراه «استعمال هذا» داشته باشد.

(۳) و لذا اگر اشاره خارجیه نباشد، «هذا» معنی ندارد.

ایشان سپس می نویسد که در وضع در اسماء اشاره، قائل به «وضع عام؛ موضوع له خاص» می شود و می نویسد:

«ثم لا يخفى ان مثل كلمة هذا أو هو انما وضعت لواقع المفرد المذكور أعنى به كل مفهوم كلي أو جزئي لا

يكون مؤثراً، لا لمفهومه و إلا فلازمه أن يكون لفظ هذا مرادفاً مع مفهوم المفرد المذكور، مع انه خلاف الضرورة و

الوجدان، و على ذلك فيكون الوضع عاماً و الموضوع له خاصاً و قس عليهما غيرهما من أسماء الإشارة و الضمائر.»<sup>۲</sup>

توضیح :

(۱) موضوع له اسماء اشاره، «واقع مفرد مذكر» است و نه مفهوم آن (ظاهراً مراد ایشان وجود خارجي مفرد مذكر است)

(۲) بالوجدان نمی تواند موضوع له «مفهوم كلي» باشد.



۱. محاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۹۱

۲. محاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۹۱

بر ایشان اشکال شده است:

اشکال اول :

«انه إذا كان الموضوع له هو المعنى المقارن للإشارة الخارجية - كما يلتزم به السيد الخوئي - امتنع استعمال اسم الإشارة في الكليات و الأمور الذهنية، لامتناع تحقق الإشارة الخارجية إليها، مع ان استعمال اسم الإشارة في الكليات و الأمور الذهنية مما لا يحصى بلا تجوز و لا مسامحة، فيقال: «هذا الكلي كذا و ذاك كذا» و: «المعنى الذي في ذهنك لا أقصده» و غير ذلك من الأمثلة. هذا مع انه قد يستعمل لفظ الإشارة في المعنى الخارجي بلا انضمام إشارة خارجية إليه، كما لو لم يكن المتكلم قاصدا اطلاق غير المخاطب على ارتباط الحكم بالمشار إليه، فيأتي بلفظ الإشارة بلا ان يضم إليه الإشارة الخارجية، فيقول: «هذا عالم أو جاهل». و لا يخفى انه لا يرى في هذا الاستعمال تجوز و مسامحة، مع ان لازم مختاره ان يكون مثل هذا الاستعمال مسامحيا.»<sup>۱</sup>

توضیح :

- (۱) چون اشاره خارجیه به معانی کلیه و امور ذهنیه، تعلق نمی گیرد، پس طبق مبنای ایشان، استعمال اسم اشاره در این موارد، «محال» است در حالیکه کثیراً ما این اسما در این معانی استعمال می شوند.
- (۲) کثیراً ما، اسما اشاره در معانی خارجیه استعمال می شوند بدون آنکه اشاره خارجیه ای در کار باشد. [این اشکال را مرحوم فاضل لنکرانی نیز مطرح کرده است]<sup>۲</sup>
- (۳) لازمه کلام ایشان آن است که تمام این استعمال ها «مسامحی» (مجازی) باشد در حالیکه بالوجدان ما این استعمالات را مجازی به حساب نمی آوریم.

\*

اشکال دوم : شیخنا الاستاذ فاضل لنکرانی اشکال می کند که «هذا» و «ذلک» در کتابت هم به کار برده می شوند:

«ذلک الكتاب لاریب فيه»، «إنّ هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم» در حالیکه در این موارد، اشاره خارجیه نیست.<sup>۳</sup>

\*

اشکال سوم : ایشان همچین اشکال می کند، طبق مبنای مرحوم خوئی، اشاره لفظیه (هذا) تأکید می شود برای

اشاره خارجیه چراکه اشارات خارجیه به تنهایی برای «تفهیم» کافی هستند و لذا تمام اشارات لفظیه، مؤکد آنها خواهند بود. در حالیکه بالوجدان چنین نیست.<sup>۴</sup>

۱. منتقی الاصول؛ ج ۱ ص ۱۵۷

۲. سیری در اصول فقه شیعه؛ ج ۱ ص ۳۹۴

۳. همان

۴. همان



ما می گوئیم :

در این باره گفتنی است: سابقاً گفتیم اشاره، مفهومی است «انتزاعی» که از نسبت آلت اشاره با «مشاراً الیه» حاصل می شود. پس باید مشاراً الیه، معین باشد (چراکه در غیر این صورت مشاراً الیه مبهم است و قابلیت اینکه نسبتی بین آن و آلت اشاره حاصل شود، وجود ندارد) اما مشاراً الیه باید نزد اشاره کننده معین باشد و نه نزد مخاطب، بلکه چه بسا مخاطب از این اشاره چیزی نفهمد. (کما اینکه ممکن است از کلام شما هم چیزی نفهمد) و لذا صرف «معین بودن مشاراً الیه نزد مشیر» برای صدق «اشاره» کافی است.

حال بعضی از اوقات برای اینکه به غرض نهایی خود برسیم، مجبوریم چیزهای دیگری را همراه کنیم، در این صورت گاه از «اشاره خارجیه» و گاه از الفاظ دیگری (هذا الکتاب) بهره می گیریم. کما اینکه گاه از لفظ، برای معین کردن «مشاراً الیه به اشاره خارجیه» بهره می گیریم (دست را به سمت دو نفر - یک زن و یک مرد - بالا می بریم) و لفظ «هذا» را به کار می بریم تا بفهمانیم مرادمان آن مرد است؛ یا در زبان فارسی دست را بالا می بریم و می گوئیم «این» تا مخاطب به نزدیک و نه دور، توجه کند).

\*\*\*

مبنای «منتقی الاصول» :

ایشان می نویسد :

«و التحقيق ان يقال : اما في اسم الإشارة. فالموضوع له لفظ الإشارة هو نفس الإشارة الذهنية»<sup>۱</sup>

توضیح : موضوع له اسماء اشاره، «نفس اشاره ذهنیه» است.

ایشان برای تبیین نظر خود دو مقدمه را مطرح می کند:

«و بیان ذلك بعد ذکر أمرین:

الأول: فی بیان معنی الإشارة الذهنية، و المراد بها هو توجه النفس نحو المعنى الحاضر بنحو توجه يختلف عن أصل التصور و اللحاظ، فانه قد يكون هناك معانى كثيرة متصورة، الا انه قد يتوجه إلى بعضها بسنخ توجه و يحكم عليه بحكمه، و لا نستطيع التعبير عن حقيقة هذا التوجه باللفظ، الا انه يمكن تقريبه بتشبيهه بالإشارة الخارجية إلى المعنى الخارجى، فان نحو الإشارة الذهنية كالإشارة الخارجية بالعين مثلا فى اشتمالها على خصوصية تختلف بها عن أصل التوجه و التصور، كاشتمال الإشارة بالعين على خصوصية تختلف عن أصل النّظر.

الثانية: ان كلا من الإشارة الذهنية و الخارجية فعل من الأفعال، الا انه يختلف عن سائر الأفعال بان الالتفات و التوجه لا يتعلق به بنفسه، بل يتعلق بما جعل طريقا إليه و آلة لتعيينه - أعنى المعنى المشار إليه -، فالالتفات

۱. منتقى الاصول؛ ج ۱ ص ۱۵۸



المتعلق بالإشارة بما هي إشارة طريقي و آلي لا استقلالي، و انما التوجه الاستقلالي يتعلق بنفس المعنى، بخلاف سائر الأفعال كالقيام و الأكل و الشرب و نحوها، فانه يتعلق بها اللحاظ الاستقلالي لا الآلي.»<sup>١</sup>

توضيح :

(١) امر اول : مراد از «اشاره ذهنيه» آن است كه نفس، متوجه معنای حاضر شود؛ توجه مذکور به نحوه ای است كه از اصل لحاظ و تصور، متفاوت است.

(٢) این نحوه توجه را نمی توانیم با لفظ توضیح دهیم ولی می گوئیم مثل اشاره خارجیه است. یعنی همانطور كه اشاره خارجیه (دست) به سمت شی خارجی متوجه می شود، اشاره ذهنيه به سمت معنای ذهني (كه در بين معانی مختلف موجود است) متوجه شود.

(٣) پس همانطور كه «اشاره چشم» با «نگاه كردن» فرق دارد، «اشاره ذهنيه» هم با «لحاظ كردن»، فرق دارد.

(٤) امر دوم : هم اشاره ذهنيه و هم اشاره خارجيه، يك «فعل» است (اشاره ذهنيه، فعل «نفساني» است و اشاره خارجيه، فعل «خارجي» است.) ولی التفات نفس به اشاره، «آلي» است و به مشارٌ اليه «استقلالي» است. (لكن در بقيه افعال، مثل اكل و شرب، توجه مستقلا به خود فعل است)  
ایشان سپس می نویسد:

«إذا تبين ذلك فنقول: ان اسم الإشارة موضوع لنفس الإشارة الذهنية، فيكون ذكر اللفظ كاشفا عنها و موجبا للعلم بها، فينتقل منها إلى المشار إليه - كما ينتقل الذهن إلى المشار إليه بالإشارة الخارجية بمجرد رؤيا الإشارة الخارجية -، و هذا المعنى - أعني الإشارة الذهنية - من المعاني الآلية كما تقدم، و بذلك شابه اسم الإشارة الحروف. و هذا المعنى لاسم الإشارة معقول و ارتكازي تصوره مساوق للتصديق به فانه قريب إلى الأذهان، فلا يحتاج إلى إقامة برهان.»<sup>٢</sup>

توضيح :

(١) اسم اشاره، وضع شده برای «اشاره ذهنيه»

(٢) پس اگر «هذا» را به كار می بریم، معلوم می شود كه نفس، اشاره ذهنيه را ایجاد کرده است. و لازمه آن كه فهمیدیم نفس، اشاره ذهنيه کرده است، آن است كه متوجه مشارٌ اليه می شویم (همانطور كه با دیدن اشاره خارجيه، منتقل می شویم به مشارٌ اليه خارجي)

(٣) پس اشاره ذهنيه، از معانی آلي است (يعني آلت است كه ما را متوجه معنای مشارٌ اليه می كند) و لذا از معانی

١. منتقى الاصول؛ ج ١ ص ١٥٨

٢. همان؛ ج ١ ص ١٥٨ و ١٥٩



حرفیه است. (چراکه آنها هم آلی هستند)

ما می‌گوییم :

(۱) نکته آخر ایشان، کلام صحیحی است و ما هم سابقاً گفتیم هر اشاره ای، مخاطب را متوجه مشارٌ الیه می‌کند و لازمه این توجه، آن است که مشارٌ الیه را در ذهن خود تصویر می‌کند و به همین صورت است که معنای مشارٌ الیه در ذهن مخاطب حاصل می‌شود.

(۲) اما تمام هم‌ایشان تفاوت‌گذاردن بین «اشاره ذهنیه» و «لحاظ ذهنی» است در حالیکه ما فرقی بین این دو امر نمی‌فهمیم.

(۳) لازمه سخن ایشان آن است که «هذا» به معنای «اشاره ذهنیه کردن» (فعل) باشد. و معنای «هذا زید»، «اشاره ذهنیه کردن زید است» باشد (و نه «اشاره ذهنیه کردم به زید»، چراکه نسبت فاعلی را نمی‌توان از هیچ کجای جمله «هذا زید»، استخراج کرد و فهم متکلم، ناشی از دلالت عقلی است و ناشی از دلالت وضعی کلام نیست)

(۴) لازمه دیگر سخن ایشان آن است که همیشه مشارٌ الیه ذهنی باشد، چراکه «هذا» اشاره ذهنیه است؛ پس «هذا زید» اشاره به زیدی که در ذهن است (به قید تحقق در ذهن) دارد در حالیکه بالوجدان، در این موارد مشارٌ الیه خارجی است؛ اللهم الا ان يقال که مشارٌ الیه مفهوم ذهنی است از آن جهت که «آئینه خارج» است.

\*\*\*

پس : مبنای ما در مبحث اسم اشاره، همان است که از امام خمینی خواندیم با توجه به اینکه (ما از کلام ایشان چنین برداشت کردیم) گفتیم اسماء اشاره صرفاً به عنوان آلت اشاره وضع شده اند و دارای معنا نیستند)

